

پیشگفتار

کودکان و شهروندان کشورهای واپس مانده قلم فرسایی می کردند ولی اکنون در برابر «افلاس» فرهنگی، اقتصادی، اجتماعی، حقوقی و سیاسی کشورهای «پیش رفته» سکوت اختیار کرده اند، انگار این کشورها اکنون در «حاشیه» قرار دارند و نه بر «متن» مبارزه روزافزون طبقاتی! واقعیت این است «نظریه پردازی»های آلوده با نژادپرستی و اروپامحوری این نظریه پردازان در برابر خیزش سیاسی «فرهنگی» مردم تونس، مصر و دیگر کشورها رنگ باخته است؛ اوج گیری واپسین مبارزه‌ها و اعتراض‌ها در ایران - و اخیراً مردم ساکن کرانه‌های مدیترانه و جهان عرب - همه‌ی این نظریه‌ها را پوچ و باطل کرده است. پس لرزه‌های نبرد طبقاتی برای جناح «چپ» بسترسازان ایرانی پسامدرنیسم، راهی به جز خوانش درست و پایه ای ادبیات انقلابی/سوسیالیستی باقی نگذاشته است؛ بافرهنگ‌ترین شان در ایران کلاس‌های مطالعاتی پیرامون «سرمایه» و «ایدئولوژی آلمانی» تشکیل داده اند! آیا برای اینان دوره «پسا» پُست مدرنیسم آغاز شده؟ آیا مسیری به جز بازگشت جدی به متدولوژی پراکسیس حسی، انتقادی و انقلابی - و البته درک پراکسیس - کمونیسم مارکسی دارند؟ آیا تجربه همین چند سال اخیر ثابت نکرده است که راه تغییر جدی جامعه، نبرد بین مکاتب «نخبه»گان دانشگاهی نیست، بلکه مبارزه طبقاتی جاری در خیابان‌ها، کارخانه‌ها و جامعه است: مبارزه واقعی انسان‌ها برای رهایی از قید هرگونه ستم، تبعیض، استثمار و جنایت طبقاتی، نژادی، جنسیتی، ملیتی، اجتماعی، و نیز مبارزه علیه نسل کشی، جنگ‌افروزی و جلوگیری از نابودی محیط زیست! آری این بازخوانی سنن سوسیالیسم انقلابی فقط در ایران صورت نگرفته و نخواهد گرفت؛ مفاهیم سوسیالیستی آزادی و برابری، مفاهیمی هستند فراملی، فرانژادی، فرامذهبی، فراجنسیتی. «فرهنگ» صبر و تحمل در میان کارگران و مردم استثمارشده و ستمدیده‌ی شیکاگو، لندن، پاریس، آتن، تونس، قاهره، تهران، داکا و... در فرایند مبارزات طبقاتی و اجتماعی درهم فرو می‌ریزد، و جای خود را به فرهنگ مبارزه می‌دهد. آیا برایندهای جدال همیشگی انسان با طبیعت، سرانجام سرگذشت نبرد انسان محکوم با انسان حاکم، و حرکت چرخه‌ی کنش/اندیشه ورزی و کسب آگاهی انتقادی دگرگون کننده‌ی بشری در فرایند تاریخ و مبارزه طبقاتی جز این را نشان داده است؟

برآمد بیداری «فرهنگی» و عصر روشنگری در اروپای غربی که تا پیش از آن در بیماری، تباهی و تاریکی قرون وسطا دست و پا می‌زد مدیون شرق است. غربی‌ها حتا اسطوره، تاریخ، هنر، فرهنگ، فلسفه و دانش گم و فراموش شده به زبان اصلی بخشی از قلمرو خود - یونان باستان - را در لابلای ترجمه‌ی کتاب‌های عربی یافتند.

ایستادگی و مبارزه کارگران، محرومان و بی‌چیزان، بن‌مایه‌ی پنداشت‌های به دقت طراحی شده‌ی «اربابان جهان» را زیرورو ساخته است؛ برخی از نظریه پردازان نظم موجود، بحران کنونی سرمایه‌داری جهانی را ناشی از «کودنی، دودلی، بزدلی و تنبلی» بانکداران و سفته‌بازان قلمداد می‌کنند! ولی همین نظریه پردازان تا دیروز سوداگران «سرمایه» را به خاطر «تیزی، زیرکی، شیردلی و خستگی‌ناپذیری» شایسته‌ی پاداش‌های کلان و ثروت‌های افسانه‌ای می‌دانستند! شگفتا که چراغ سالوسان کارگزار «تولید برای سود» همچنان روشن است: چرا که هزینه‌ی ناکارآمدی همان شوالیه‌های «سرمایه» بازهم بایست از دسترنج کارگران و زحمتکشان چهار گوشه جهان پرداخت شود؛ و پاداش‌های میلیونی بازهم نصیب همان بورس‌بازان و سرمایه‌داران «کودن و تنبل» گردد. بحران جهانی سرمایه‌داری وجوه گوناگونی از فرهنگ هیپوکراتیک ایدئولوگ‌های «سرمایه» را آشکار ساخته است؛ سی سال پیش مارگارت تاچر - مادرخوانده‌ی نئولیبرالیسم - برای فرهنگ‌سازی «فردگرایی بورژوازی» و توجیه خصوصی‌سازی، فواید بازار آزاد و قطع و کاهش یارانه‌های دولتی و خدمات رفاهی، آموزشی، بهداشتی و درمانی، می‌گفت: «چیزی به نام جامعه وجود ندارد، ما همگی مجموعه‌ای از افراد هستیم». اما اینک دیوید کامرون پسرخوانده‌ی او - برای اجرای بی‌رحمانه‌تر همان سیاست‌ها - از ایجاد «جامعه‌ی کلان» سخن می‌گوید!

در منجلاب بحرانی که سرمایه‌داری مبتنی بر بازار آزاد و لیبرال دموکراسی غربی خود را در آن یافته است، دیگر غوغاسالاری درباره‌ی جامعه‌ی «چندفرهنگی» کارساز نیست؛ اکنون ملی‌گرایی و نژادپرستی عریان قرار است که جایگزین پروژه‌ی ادغام «فرهنگی» و زوال «گتوهای دایمی» کارگران، زحمتکشان، پناهندگان و مهاجران گردد. لیبرالیسم، دیروز به سهم عظیم کارگران مهاجر در سودآفرینی اقتصاد سرمایه‌داری و زیبایی رنگین‌کمان فرهنگ‌های گوناگون در غرب مفتخر بود. ولی امروزه رهبران آلمان، فرانسه و بریتانیا از «درون‌گرایی»؛ عدم تطبیق فرهنگی و «تنبلی» مهاجران در یادگیری زبان و رسوم غرب سخن می‌گویند! اما کارگران و زحمتکشان آگاه در اروپا و آمریکا - که بخش قابل توجهی از آن‌ها را مهاجران و پناهندگان تشکیل می‌دهند - وضعیت نابسامان جهان را ناشی از سقوط ارزش فرهنگی و ورشکستگی اقتصاد بازار می‌دانند.

در این میان، خاموشی برخی مبلغان «فرهنگی» پسامدرنیسم نیز تامل برانگیز است؛ دیروز به بهانه‌ی «تسبیت فرهنگی» با فضل فروشی در باب توجیه نقض حقوق اجتماعی کارگران، زنان،

کتاب هایی که در شهرهای بخارا، بلخ، نیشابور، بغداد، دمشق، و سپس اسکندریه، قاهره، و شمال آفریقا و اندلس به نگارش درآمده بودند! بدین سان، غرب با انبوه فرهنگ و تمدن درخشان انسانی/جهانی انباشته شده در زبان عربی شرق آشنا شد.

انسان غربی با یاری این گنجینه ی شعور و آگاهی تاریخی، تجربی و علمی از دوران تاریک قرون وسطا به عصر روشنگری گام گذاشت؛ مناسبات و تفکرات پوسیده ی حاکم مذهبی/دولتی اروپا را به چالش کشید، جامعه ی نوین بورژوازی را بیرحمانه از درون جامعه ی زوال یافته ی فئودالی بیرون آورد، آنچه را که مقدس می پنداشت از تقدس عاری کرد و سودآینی جهانی خود را جایگزین آن نمود، تضاد کار با سرمایه را طبیعی جلوه داد و جامعه را به دو اردوگاه بزرگ متخاصم مبدل کرد. طبقه ای به وجود آمد که سوژه تغییر و تحول تاریخی بود: پرولتاریا!

پرولتاریا نبرد را از اروپا به پهنه ی گیتی کشاند؛ البته تجربه نداشت، گنج بود، گول خورد، خیانت دید، دلسرد شد، عقب نشست، تامل

سیاسی، تجاوز به دختران، همسران و مادران در برابر دیدگان بستگان، تیراندازی و بمباران مردم بی گناه از هلیکوپتر و هواپیما، اسیدپاشی، و البته روابط و قراردادهای چند میلیارد دلاری کشور لیبی با کمپانی های بزرگ نفتی و... را با سند و مدرک افشا کرد. با اسناد منتشر شده توسط ویکی لیکس پوچی ادعای جدایی قوه ی قضاییه از قوه ی مجریه ی دو کشور انگلستان و سوئد - که مهد و مظهر دموکراسی پارلمانی هستند - آشکار شد. در پی افشای اسناد، حقوق دموکراتیک جولیان آسانژ بنیان گذار ویکی لیکس در زمینه آزادی بیان، آزادی مطبوعات، آزادی سفر و «حفظ حریم خصوصی» پایمال شد. دولت های آمریکا، انگلستان و سوئد علیه جولیان آسانژ به پرونده سازی، افترا و دروغ متوسل شدند. عده ای از دولتمردان و سناتورها در آمریکا حتا طرح ترور اور را مطرح کردند. شاید بزرگ ترین افشاگری جولیان آسانژ، بنیان گذار «ویکی لیکس» اشاره به نقش خود اینترنت باشد: «اینترنت بزرگترین دستگاه جاسوسی است که جهان تاکنون دیده است...



کرد، نفس گرفت، سامان یافت، باز رزمید، باز هم شکست هم خورد ولی هرگز تسلیم نشد! بدین سان، سنگرگاه میدان التحریر قاهره جولان گاه مبارزه همان انسان های فرهنگ سازی شد تا گوشه ای از ظرفیت های نهفته ی تاریخی خود را به نمایش جهانیان بگذارند. آری جلوی گردباد گسترش یابنده ی فرهنگ معترض، بالنده و انقلابی مردم جهان را نمی توان گرفت؛ امروزه این کارگران و زحمتکشان بریتانیایی هستند که از مبارزان تونس، مصر و... می آموزند: آن که نانات را گرفته، آزادیات را هم گرفته است؛ میدان ترافالگار اسکوئر لندن آینه تمام نمای شکوفایی جهانی/انسانی میدان التحریر قاهره شده و باشد که فردا، تسخیر میادین دیگر شهرهای جهان، آینه ای در برابر آینه ای دیگر بگذارد! و چنین است که در فرایند پرفراز و فرود مبارزه ی تاریخی/طبقه ای، مبارزه برای بقای انسان و طبیعت با ورزش نسیم فرهنگ و تمدن جهانی گره می خورد و درهم می آمیزد.

افشاگری های «ویکی لیکس» نیز گوشه ای از چهره ی کدر لیبرال دموکراسی را «شفاف تر» ساخته است؛ ویکی لیکس جنایت های جنگی آمریکا و بریتانیا در عراق و افغانستان؛ شکنجه ی زندانیان

اینترنت فناوری مناسب آزادی بیان نیست، آن فناوری نیست که در خدمت حقوق بشر باشد، بلکه نوعی از فناوری است که می تواند مورد استفاده کسانی قرار بگیرد که دستگاه های جاسوسی رژیم های توتالیتر را به راه می اندازند.

مبلغان کم حافظه ی ایرانی دفاع از «حقوق بشر» البته نمی توانند که ژرفای رسوایی دولت های بزرگ را ببینند. قوانین مربوط به «جنايات جنگی» و رعایت «حقوق بشر» را دولت های آمریکا، فرانسه، انگلستان، آلمان و اسرائیل در مجازات «جنايات جنگی خودی»، یک جانبه و خودسرانه زیر پا می گذارند و تغییر می دهند؛ و صدایی از مبلغان «حقوق بشر» در نمی آید؛ کسانی که برای قذافی «مجنون» در وسط پارک های پایتخت های خود خیمه می زدند، ولخرجی ها و کمک های مالی او - از جمله کمک کلان به مدرسه عالی اقتصاد لندن برای تربیت اقتصاددانان بورژوازی در آینده - را با چپلوسی تمنا می کردند، و «تروریست» لیبیایی محکوم شده را در ازای کسب منافع شرکت نفتی بی پی آزاد کردند، به ناگهان زبان انتقاد گشودند و دیکتاتور نیمه دیوانه ی لیبی را به محاکمه به خاطر «جنايات علیه بشریت» تهدید کردند! چرا؟ زیرا جنبش مردم لیبی

و «بی بصیرتی» قذافی، امنیت منافع درازمدت و سودهای ناشی از قراردادهای کلان نفتی را به مخاطره انداخته است. رهبران آمریکا و اروپا که هر روزه مفاد اکثر بندهای بیابیه جهانی حقوق بشر - حق کار؛ برابری دستمزدها برای کار برابر؛ آموزش‌های رایگان اساسی، حرفه‌ای، فنی و ممنوع بودن شکنجه و اعدام مخالفان؛ حفظ حریم خصوصی مخالفان داخلی و خارجی و ... - نقض می‌کنند و زیر پا می‌گذارند، این گونه در عرض چندساعت چهره عوض می‌کنند. دیروز به ناوگان خود دستور تیراندازی به قایق‌های پناهندگان و مهاجران آفریقایی و آسیایی می‌دادند که از دست جنایت‌ها و سرکوب‌های «هم‌پیمانان» آن‌ها در دریای مدیترانه سرگردان شده بودند و امروز در لباس منجی همان مردم ظاهر شده‌اند! اما، هم زمان، همه ی مرزهای خود در آب‌های دریای مدیترانه را به روی پناهجویان سرگردان تونس، لیبی و شمال آفریقا بسته‌اند!

هنوز دست‌های رأی‌دهندگان به قطعنامه ی «منطقه ی پرواز ممنوع» شورای امنیت سازمان ملل پایین نیامده بود که جهان‌خواران به «موشک‌اندازی و بمباران!» روی آوردند و البته به بهانه‌ی حمایت از «انقلاب» مردم! جالب اینجاست که میان جهان‌خواران توافق راهکاری و راهبردی وجود نداشت و ندارد؛ بدین‌سان چند هفته صبر کردند و حال که قوای نظامی خود را به جای «دیپلماسی» به کار گرفته‌اند، اختلافات آمریکا و اروپا برای هدایت عملیات - و البته تقسیم غنایم جنگی و منابع نفتی - ژرف تر شده؛ از یک سو، می‌گویند برای «رژیم چنج» آمده‌ایم و از سوی دیگر می‌گویند که خواهان سرنگونی قذافی به دست شورشیان نیستیم. از سوی دیگر همین منافع ایجاب می‌کند که ساختار قدرت و روابط اجتماعی حاکم در لیبی از هم فرو نپاشد و مهم تر از همه صدور نفت متوقف نشود. آنچه که مشخص است این است که هدف قطعنامه شورای امنیت و حمله نظامی دولت‌های آمریکا، انگلستان و فرانسه به ارتش قذافی حفظ جان شهروندان لیبیایی نیست بلکه هدف تامین منافع اقتصادی و سیاسی همین قدرت‌ها در لیبی است.

البته مدت‌هاست که سازمان ملل متحد اعتبار خود را نزد اغلب مردم جهان از دست داده است؛ چرا که برای مثال، خلفای سرمایه‌داری عربستان برای جلوگیری از گسترش اعتراض‌ها به دربار خلافت آل سعود اعلام می‌کنند که «انگشتان دست کسانی که قصد دخالت در امور داخلی عربستان داشته باشند را قطع خواهند کرد»، ولی ارتش خود را به عنوان ژاندارم جدید خاورمیانه و زیر چتر لطف «جهان‌خواران» و برای حمایت از مستبدان حاکم فاسدتر از خودشان - و البته دفاع «قانونی» از پایگاه نظامی آمریکا - به بحرین می‌فرستند و مردم را می‌کشند، زخمی‌ها را در بیمارستان به گلوله می‌بندند، و خود بیمارستان را به وسیله ی بولدوزر با خاک یکسان می‌کنند! چرا در این مورد، برای دفاع از حفظ جان شهروندان غیرنظامی، نشست اضطراری شورای امنیت سازمان ملل برگزار نشد؟ شورای امنیت، این نهاد مشروعیت‌سازی منافع جهان سرمایه‌داری که در رابطه با یورش‌های مداوم نظامی اسرائیل - و استفاده از سلاح‌های شیمیایی و فسفری - علیه مردم بی‌دفاع فلسطین خاموش مانده، در برابر جنایات بی‌شمار و نقض آشکار «حقوق بشر» توسط دولت‌های فاسد در عربستان سعودی، یمن، بحرین و ... نابینا شده، و سالیان دراز به روابط سیاسی، نظامی،

اقتصادی - و حتا خصوصی - رهبران آمریکا، فرانسه، بریتانیا، روسیه، چین و ... با دیکتاتورهای تونس، مصر، عربستان، امارات - و البته لیبی و ایران - توجه نداشته اکنون در یک چشم بهم زدن به ناجی مردم منطقه و جهان عرب مبدل شده است!!! ریاکاری سران دولت‌های سرمایه‌داری حد و حصری ندارد؛ جهان‌خواران متکی بر نظام ورشکسته پارلمانی که در کردار، ارتش خودکامگان تونس، مصر، لیبی، یمن، بحرین، عربستان و ... را تا دندان مسلح ساخته‌اند اکنون در گفتار از «مبارزات» مردم استنمارشده‌ی شمال آفریقا و خاورمیانه برای «دمکراسی پارلمانی» حمایت می‌کنند!

در این میان، موضع رژیم حاکم بر ایران نسبت به مبارزات مردم خاورمیانه و شمال آفریقا از همه چندش‌آورتر است؛ رژیمی که بیش از سی سال است که موج خفقان، ترور، سرکوب، آدم‌ربایی، تجاوز و اعدام در ایران به راه انداخته و یورش همه‌جانبه به حقوق دمکراتیک و معیشت کارگران، زحمتکشان و ستم‌دیگان را سازمان داده مدعی پشتیبانی از «مبارزات» ضد دیکتاتوری و حمایت از رفاه اقتصادی مردم بحرین، لیبی، مصر، تونس، یمن و ... است! نکته ی جالب توجه در تحولات اخیر، «متحول» شدن خود مبلغان و سالوس بازان «جمهوری اسلامی ایران» است؛ اینان سی و دو سال پیش، رالف شانمن - عضو هیأت اجراییه کمیته آمریکائی حقوق بشر و رئیس دادگاه رسیدگی به جرائم آمریکا در ویتنام، کامبوج و لائوس - را به جرم جاسوسی برای «سیا» و «صهیونیسم» از ایران اخراج کردند (روزنامه اطلاعات ۲۴ اسفند ۱۳۵۷) ولی از وی - در تاریخ دوم فروردین ۱۳۹۰ - به عنوان فعال حقوق بشر، دوست مردم منطقه و «منتقد سرمایه‌داری جهانی»، برای افشای جنایت‌های ارتش عربستان، بحرین، مصر، اسرائیل و امپریالیسم به سرگردگی آمریکا در برنامه‌ی تلویزیونی دولتی کانال انگلیسی زبان پرس تی وی، استقبال کردند! رالف شانمن حدود سی و دو سال پیش (دوم اسفند ۵۷) توطئه ی سران نظام تازه به قدرت رسیده‌ی اسلامی جهت سرکوب خونین «چند ده هزار نفری» نیروهای کمونیست و مترقی را افشا کرده بود. او گفتگوهای خود - پیش و پس از قیام بهمن ماه - با سرهنگ توکلی رئیس ستاد عملیاتی ارتش خمینی‌ابازرگان را ضبط کرده بود و متن آن را - در همان روزهای نخستین یورش خونین رژیم اسلامی به کردستان - در اختیار حکومت جدید و رسانه‌ها گذاشت. شانمن در مصاحبه مطبوعاتی چنین گفت: «می‌خواهم به مردم قهرمان ایران درباره توطئه‌ها و خطراتی که برای مبارزه سترگ انقلابی‌شان چیده می‌شود اعلام خطر کنم... صادقانه امیدوارم که رزمندگان و سربازان شجاع مردمی همه {ساختارهای نظام حاکم} که ظرف ۲۵ سال مردم را کشتار می‌کردند و اکنون نیز به خاطر امپریالیسم جنایت‌های بعدی را طرح‌ریزی می‌کنند، از میان بردارند... صمیمانه آرزو می‌کنم برای آزادی کامل، دمکراسی، حق بیان و حق مشارکت کامل... کلیه این حقوق تامین شود... من در سال ۱۹۶۵ در جاکارتا بودم، شاهد کودتائی بودم که آمریکائی‌ها تدارک دیدند و نتایج خونین آن را مشاهده کردم، و نیز، من در سال ۱۹۶۷ در بولیوی بودم و و با چه گوارا همکاری داشتم و نقش ارتش بولیوی و حامیان آمریکائی آن را دیدم، همه از درس‌های شیلی آگاهی داریم. بگذار مردم تضمین کنند امپریالیسم شانس دیگری در ایران ندارد.»

سرهنگ توکلی «با ساده لوحی!» در پیش از قیام (۱۵ بهمن ۵۷) به وی گفته بود: ما می‌رویم که با کمونیست‌ها رودرو شویم... ما کمونیسم را سرکوب خواهیم کرد و از منافع شما! {آمریکائی‌ها} دفاع خواهیم کرد». سرهنگ توکلی در گفتگویی که پس از قیام (۲۵ بهمن) با شانمن داشت گفته بود: «هم اکنون ناآرامی‌ها زیاد است ولی ما شب و روز کار می‌کنیم تا کنترل برقرار کنیم. هم‌اکنون کنترل مسلمان‌ها از سایرین {کمونیست‌ها و نیروهای مترقی} دشوار! است و نمی‌توانیم تیراندازی کنیم».

البته پس از مصاحبه مطبوعاتی شانمن، جناب سرهنگ نصرالله توکلی استعفا کرد ولی «محافل نزدیک به شورای انقلاب» برگزیده آیت‌الله خمینی گفتند: «مدارک» شانمن اعتبار ندارد و بیشتر به یک توطئه می‌نماید و بیست و یک روز بعد رالف شانمن را به خاطر این که می‌خواست «با تفرقه‌اندازی که تخصص اوست انقلاب ایران را نابود کند»، و برای «گروهی از رهبران کنونی ایرانی» پرونده سازی نماید، به اتهام جاسوس «سیا» و «صهیونیسم»، اخراج کردند.

در آخرین روزهای امسال، فاجعه طبیعی زلزله و سونامی و فاجعه‌ی دست ساز انسانی ژاپن نیز خبرساز شد. ژاپن به مثابه یکی از پیش‌رفته‌ترین کشورهای جهان سرمایه‌داری که در برابر شدیدترین زلزله‌ها بیشترین آمادگی را داشت، در برابر امواج سهمگین سونامی ناشی از زلزله ناتوان ماند و سپس با انفجارهای نیروگاه اتمی فوکوشیما به شدت آسیب‌پذیر گشت. اما ابعاد این فاجعه‌ی طبیعی/انسانی بسیار فراتر از جزیره ژاپن است؛ هم‌اکنون غبارهای خطرناک هسته‌ای ناشی از این انفجارها به سواحل غربی آمریکا رسیده است. بی‌شک، صدمه‌های انسانی، حیوانی، گیاهی و خسارت‌های زیست‌محیطی ناشی از تشعشع‌ها و غبارهای اتمی این فاجعه‌ی بزرگ زیاده‌تر و ماندگارتر از خود زلزله و سونامی است. در جهان امروز نزدیک به ۴۵۰ نیروگاه هسته‌ای و هزاران کلاهک اتمی ظرفیت نابودی چندباره‌ی کره خاکی، طبیعت و کل حیات را دارند. نظام مبتنی بر «تولید برای سود» نه می‌تواند و نه می‌خواهد نیروگاه‌ها و سلاح‌های هسته‌ای را کنار بگذارد؛ بدون تردید اینک، بیش از هر زمان دیگری، مبارزه برای جهانی فارغ از انرژی و سلاح هسته‌ای از جمله مهم‌ترین تکالیف و وظایف جنبش سوسیالیستی و طبقه‌ی کارگر به شمار می‌آید.

رزا لوکزامبورگ نوشت: «کسانی که به جای کسب قدرت سیاسی و انقلاب اجتماعی و در تقابل با آن به نفع روش اصلاحات قانونی موضع می‌گیرند، در واقع راه آرام‌تر، آهسته‌تر و بی‌دردس‌تری برای رسیدن به هدف را انتخاب نکرده‌اند، بلکه اساساً هدف دیگری برگزیده‌اند و به جای گرفتن موضعی به نفع جامعه‌ی نوین، از تغییرات سطحی در جامعه‌ی کهن پشتیبانی می‌کنند.»
غبار خاکستری یأس سیاسی بر ادبیات نظریه پردازان «سبز» و تمام کسانی که نسبت به «خشونت» نظام سرمایه‌داری توهم داشتند، و تنها راه‌هایی را در اقتصاد مبتنی بر رقابت «آزاد» می‌دیدند، نشسته است. در پی بر باد رفتن امید کاذبی که «مستأجران اتاق فکر» آفریده بودند، افسردگی عاطفی مستولی شد؛ نیایش‌های کاهنان معابد آیین «تولید برای سود»، دیگر مورد پذیرش

خدایان نبود؛ صفت بخشاینده ناکارآمد شده بود، پس به ناچار صفت جبار جایگزین گردید؛ آری خدایان و «کارآفرینان سرمایه» قربانی می‌خواهند. انبوه توده‌های کارگر و زحمتکش به قربانگاه استثمار دایمی و بیکاری، فقر، تجاوز، فحشا، بی‌خانمانی، مهاجرت، جنگ، قحطی و رنج و درد همیشگی روانه می‌شوند. سوسوی شوم سودآیینی، حتا روی لایه‌هایی از طبقات میانی و به نوبه مرفه جامعه نیز پرتو مرگبار خود را افکنده است.

اما این پایان داستان «آفرینش» نیست؛ فرایند تاریخی پیدایش جامعه‌ی طبقاتی از همان آغاز با «زلزله»های قهرآمیز ایستادگی و جانفشانی زیردستان و محرومان توأمان بوده است.

پی آمد زلزله‌ی واپسین بحران نظام سرمایه‌داری به شکل امواج کوبنده‌ی «سونامی مدیترانه» نمایان شد: نخست یونان سپس در فرانسه و اسپانیا، و آنگاه در تونس، الجزایر، اردن، لیبی، سوریه و مصر؛ پس‌لرزه‌های این زلزله حتا به فراسوی کرانه‌های دریای مدیترانه - یعنی به عربستان، سودان، یمن، آذربایجان، عراق، عمان، بحرین، ایران و پرتغال و حتا خاور دور هم رسیده. «سامان نو» این روند را پیش‌بینی کرده بود.

شکوفه‌های نهال آزادی و برابری؛ اینک، در چهار گوشه‌ی گیتی نمایان شده است؛ جنبش‌های اعتراضی علیه نظم موجود به راه افتاده‌اند و نطفه‌های سامان‌یابی تشکل‌های خودگردان اعتصاب‌های کارگران و زحمتکشان در حال شکل‌گیری هستند؛ آری جنبش انقلابی مردم معجزه می‌کند. درخشش آفرینش‌های سیاسی، اجتماعی، هنری و فرهنگی بیانگر این اعجاز است، و این گونه است که تمدن‌ها متولد می‌شوند؛ شکوفایی نوآوری‌ها، ابتکارها و استعداد‌های انسانی مردم کارگر و زحمتکش چشم‌جهانیان را خیره کرده؛ انسان‌هایی که هزاران سال پیش با زور، تحقیر، توهین و «نظم»، اهرام باشکوه را برای دفن فرعون/خدایان مرده خلق کردند، امروزه با میل، رغبت، افتخار، سربلندی و «بی‌نظمی» کمر همت به دفن فراعنه‌ی رو به احتضار «سرمایه» بسته‌اند! این «بی‌نظمی» می‌تواند پیش‌درآمد نظمی نوین باشد.

اما مغزهای «اتاق فکر» اصلاح‌طلبی از درک این تحول برق‌آسا و ژرف انسانی عاجزند؛ «اصلاح‌طلبان» تغییر بنیادین اندیشه و کنش انسان‌های محروم و تحقیرشده را در فرایند خودسازمانده‌ی، خودگردانی و در نتیجه، خوددگرگونی «طبیعت انسان» در نمی‌یابند.

اصلاح‌طلبان که در برابر خشونت و قهر عریان و پنهان حافظان مناسبات حاکم به لکت زبان می‌افتند، و خروش انقلابی کارگران و زحمتکشان را به «فست فوود!» تشبیه می‌کنند، حال جرات یافته و در پس پشت جنبش انقلابی «سونامی مدیترانه» پنهان شده فراخوان تظاهرات برای «همبستگی» با «انقلاب» مردم جهان عرب را می‌دهند!

اینان مدت‌ها پیش از آغاز سونامی مبارزات مردم در آفریقای شمالی و خاورمیانه هزاران صفحه در نفی و زیان‌بار بودن انقلاب مطلب نوشته بودند و «اثبات» کرده بودند که دوران انقلاب‌ها سپری شده و تنها راه رسیدن به آزادی و دموکراسی اصلاحات تدریجی است. استدلال کرده بودند که انقلاب قهرآمیز و خشونت‌آفرین است و به همین دلیل هر جنبش انقلابی بنا به سرشت خود



نه به دموکراسی و آزادی، بلکه به ناگزیر به استبداد می انجامد. شگفتا که اینان همچنان در برابر خشونت وحشیانه‌ی مزدوران مجهز به «سلاح‌های سنگین» سپاهیان مصر، تونس، یمن، بحرین، لیبی، سوریه و ایران زیرلب به موعظه‌های «مدنی» درباب پرهیز از خشونت مشغول‌اند! به قول تروتسکی: «اگر یک دهاتی یا دکاندار جاهل، که نه از منشا و نه از مفهوم مبارزه‌ای که بین پرولتاریا و بورژوازی در جریان است چیزی نمی فهمد، خود را بین آتش دوطرف پیدا کند، نسبت به هر دو اردوگاه متخاصم تنفر یکسان نشان خواهد داد. اما، این اخلاقیون دمکرات از چه صیغه‌ای هستند؟ اینها نظریه پردازان افشار میانه‌ای هستند که بین آتش دوطرف گیر کرده‌اند و یا می ترسند گیر کنند. مشخصات عمده‌ی این چنین پیغمبرانی بیگانگی از جنبش‌های بزرگ تاریخ، طرزتفکری محافظه‌کارانه و منجمد، کوتاه نظری خودپسندانه و ابتدایی‌ترین نوع بزدلی سیاسی است. این اخلاقیون بیش از هر چیز آرزو می کنند که تاریخ آنها را با کتاب‌های کوچکشان، مجله‌های کوچکشان، آبونه‌های شان، عقل سلیم و کتب مقدس اخلاقی شان در صلح و آرامش بگذارد. ولی تاریخ آنها را راحت نمی گذارد. گاهی از چپ و گاهی از راست به پهلویشان لگد می زند... هرکه در این مطلب شک دارد می تواند ورم کردگی‌های متقارن طرفین چپ و راست جمجمه‌ی این اخلاقیون را لمس کند.»

بی‌شک، کنش «خشن» زلزله‌ی انقلاب تنها «نظم»، قهر و خشونت حاکمان را به چالش نمی‌گیرد، بلکه زمینه‌ساز واکنش دوران‌ساز و تحول بنیادین خود محکومان نیز هست؛ انسان‌های ازخودبیگانه «بی‌خاصیت، زبون و درمانده»ی دیروز، در سیر تحولات انقلابی، با مداخله‌ی مستقیم در دگرگونی دنیای پیرامون شان، خود نیز متحول گردیده و به انسان‌های «مبتکر، شجاع و کارآمد» و نسبتاً خودآگاه امروزی مبدل می‌شوند؛ مبارزه‌ی طبقاتی و خودسازماندهی و خودگردانی کارگران، زحمتکشان و ستمدیدگان، تمامی ویژگی‌های خفته‌ی انسان‌های محروم را به شکلی بنیادی و انقلابی بیدار، شکوفا و سپس دگرگون می‌سازد؛ آری در چنین شرایطی، حس همبستگی، یگانگی، ایستادگی و جانفشانی انسان‌ها آن چنان متحول می‌شود که در چارچوب تنگ نظریه‌های اصلاح‌طلبان ریز و درشت نمی‌گنجد؛ جوهر مفهوم انقلابی‌گری کارگران و زحمتکشان و یکی از وجوه تحولات انسانی «سوسیالیسم از پایین» مارکس، در همین نکته نهفته است.

واکنش‌های اعتراضی به بحران نظام سرمایه‌داری قطعاً گسترش خواهند یافت؛ هرچند احتضار سرمایه‌داری رهیافت‌های موجود را به چالش کشیده اما نکته‌ی دیگری را نیز برجسته کرده است: خودسازماندهی و خودگردانی؛ جوانه‌های تشکل‌های خودگران مردمی، کمیته‌های اعتصاب و نگرهبانی از محلات و تظاهرات به دست زحمتکشان تونس، مصر و جهان عرب شکوفه داده‌اند؛ و موج اعتصاب‌های کارگری، کارمندی و دیگر افشار جامعه - به مانند تجربه‌ی انقلاب ۱۳۵۷ ایران - به راه افتاده است. اما این ابتکارهای کارگری و مردمی نکته‌ی مهم دیگری را نیز نمایان ساخته است: دربرابر گزینه‌های ناکارآمد لیبرالیستی، سوسیال دموکراتیک نئولیبرال شده، بنیادگرایی مذهبی یا ملی‌گرایی افراطی عوام‌فریب

و بدیل‌های سیاسی رنگارنگ دیگر برای حفظ نظام پیشین، برنامه و گزینه‌ی راهکار هدایت‌گر سوسیالیسم از پایین، ناپیدا و یا کم سوست! بی‌تردید تجربه‌ی واپسین مبارزات مردم زحمتکش در پهنه‌ی گیتی نشان داده که معضل رهبری راهبردی، هم جهانی و هم تاریخی است؛ به عبارت دقیق‌تر، معضل فعلی جامعه انسانی، بحران تاریخی رهبری پرولتاریاست: نبود تشکل‌های سیاسی کارآزموده، معتبر و مبتنی بر درک «سوسیالیسم از پایین»، متکی بر برنامه و استراتژی انقلابی، سامان‌یافته برای خودرهایی کارگران و زحمتکشان، در عرصه‌ی بین‌المللی مشهود است. آگاهی از دلایل این معضل بی‌تردید نیازمند نقد و بررسی گذشته‌ی جنبش سوسیالیستی ایران و جهان است. اما این کافی نیست؛ جنبش‌های طبقاتی و اجتماعی متوقف نمی‌شوند تا پژوهش‌های سوسیالیستی به سرانجام برسند؛ بهترین آزمون برای بررسی علمی هر رویداد و جدال تاریخی - طبقاتی، مشارکت عملی، نظری و سیاسی در پراکسیس جاری کارگران، زحمتکشان و ستمدیدگان است. به عبارت ساده، صحت و سقم پژوهش‌های سوسیالیستی بدون مداخله نظری و عملی در جنبش‌های طبقاتی و اجتماعی ایران و جهان شفافیت نخواهند یافت و نازا خواهند ماند.

انقلاب ۱۳۵۷ - و جنبش‌های اخیر مردم ایران و جهان - برای چندمین بار ثابت کرد که در میانه‌ی خیزش‌ها و شورش‌های مردمی، هنگامی که فضای خالی رهبری نمایان می‌شود، تدارک نظری و ساماندهی تشکل هدایت‌گر و ارگانیک سوسیالیستی امکان‌پذیر نیست؛ حداقلی از تدارک سیاسی - برنامه‌ای و بسترسازی سازمانی از پیش لازم است؛ بی‌تردید در تندپیچ‌های ناهموار مبارزه‌ی طبقاتی، نیروهای متخاصم ضدسوسیالیستی با ترفندهای عوام‌فریبانه‌ی خود رهبری جنبش را به دست خواهند گرفت و شکاف ناشی از هدایت هدفمند مبارزه‌ی طبقاتی - اجتماعی علیه سرمایه را به نفع حفظ نظم موجود پر خواهند کرد. بدین‌سان، یکی از مهم‌ترین وجوه پژوهشی نشریه «سامان نو»، واکاوی و کنکاش درباره‌ی مفهوم تاریخی و طبقاتی «بحران رهبری پرولتاریا» و تلاش برای بسترسازی جنبش سوسیالیسم از پایین تعیین شده است. بار دیگر باید با خوشنودی به اطلاع خوانندگان «سامان نو» برسانیم که تعداد دیگری از رفقای سوسیالیست به جمع همکاران این فصلنامه افزوده شده‌اند. بی‌شک، حضور این رفقا که بیشتر متعلق به نسل جوان جنبش سوسیالیستی هستند کمک شایانی به اهداف و اصول نشریه‌ی «سامان نو» و جنبش سوسیالیستی ایران خواهد کرد.